

# تأثیر و راه تربیت

## نگارش آقای عبدالرحمن فرامرزی

یکی از رفقا روزی از من پرسید که شما در مقاله ای که در شماره دوم مجله تعلیم و تربیت چاپ شده میخواستید چه چیز را ثابت کنید؟ اشخاص دیگری را نیز دیدم که تصور کرده بودند من گفته‌ام تربیت مؤثر نیست و چون خودشان نیز معتقد بعدم تأثیر تربیت بودند از نگارش آن مقاله اظهار شادی میکردند. نمیدانم در مقاله من ابهامی بوده که خوانندگان خوب آنرا نفهمیده اند و یا اینکه رفقا مقاله را تا آخر نخوانده و به مطالعه یکی دو صفحه اول اکتفا کرده اند و آنچه ظن قریب بیقین خودم میباشد این است که مقاله را تا آخر نخوانده اند زیرا اگر چه من اقوال مختلف را ذکر کرده‌ام ولی مقاله را بقول یکی از علمای اجتماع و تربیت ختم نموده‌ام که اگر چه منکر استعداد طبیعی و خوی فطری اشخاص نیست ولی آن استعداد و خوی فطری را نرم و قابل تحول و تشکل باشکال مختلفه میداند. یعنی معتقد است که انسان دارای استعدادی است که آن استعداد نه خوب است و نه بد و اگر خوب تربیت شد خوب میشود و اگر بد شد بد میشود و اگر هم احیاناً بالطبع آن استعداد خوب یا بد باشد چون نرم و قابل تغییر است میتوان آنرا تغییر داد. بنابراین بنده در پایان مقاله عقیده خود را روشن ذکر کرده‌ام. ولی يك اعتراض بجائی که یکی دیگر از دوستان آن مقاله کرده و اعتراف میکنم که آن اعتراض بجا و لازم است که من باب یادآوری در اینجا ذکر کنم این است که سعدی تناقض گویی نکرده و بشر را بدو دسته تقسیم نموده است یکدسته را قابل تربیت دانسته و دسته دیگر را قابل ندانسته و آنچه راجع بتأثیر تربیت گفته راجع بآنانی بوده است، که قابل تربیت اند و آنچه راجع بعدم تأثیر تربیت گفته راجع باشخاص غیر قابل بوده است :

آهنگی را که بدگهر باشد

تربیت را در او اثر باشد

هیچ صیقل نکو نیارد کرد

چون بود اصل گوهری قابل

البته نقطه اختلاف هم همین است و آن اینکه تربیت را بطور اطلاق مؤثر میدانند معتقدند که هیچکس نیست که قابل تربیت نباشد و آنچه چیزهایی را که ما در بعضی اشخاص می بینیم و آنرا بعدم قابلیت تعبیر میکنیم عارضی است نه طبیعی، یعنی آن حالت در نتیجه يك مؤثرات خارجی مخفی و دقیق پیدا شده که ما آنها را قابل اعتناء ندانسته یا از شدت خفاء متوجه آنها نشده ایم. و الا با این فرق بینی که بین ملل تربیت شده و بی تربیت مشاهده میشود و با ایتهمه تصرفات که می بینیم انسان در نباتات و اشجار و حیوانات کرده چگونه میتوان منکر تأثیر تربیت شد؟ يك نظر سطحی بطوری که در نتیجه تأثیر محیط و تصرف بشر در چیزهای طبیعی رخ میدهد یا مطالعه يك کتاب که در این فن نوشته شده کافی است که انسان را در این باب قانع کند.

در اینکه تربیت مؤثر است هیچ جای حرف نیست و چیزی که هست فقط راجع با اتخاذ وسایل و طرز تربیت است. تنها گفتن و تلقین در تربیت يك طفل مؤثر نیست بلکه تمام چیزهایی که با آن مواجه میشود، چه مادی و چه معنوی، چه مسموعات و چه مرغیات، چه آلهائی که از روی عمد و چه آنهاست که بدون عمد باو القاء میشود همه دروی مؤثر است، و خواب و خوراک و حرکت و سگون همه در تکوین بدن و فکر و اخلاق او اثر دارد. البته اثر هم در بشر و حیوانات اثر

بسیاری دارد و نمیتوان آنرا منکر شد ولی اگر نظر خود را کلی تر نمایم خواهیم دید که آنهم بکنوع تربیت است. مثلاً در طبیعیات قانونی است که بنام قانون مندل معروف است و بموجب این قانون میتوان بچهٔ خوک سفید را سیاه و بچهٔ خوک سیاه را سفید کرد. پس رنگی بشستن سفید میگردد ولی کیفیت شستن او با شستن لباس فرق میکند، و راه شستن او این است که او را با یک سفید جفت کنند ولی چون رنگ سیاه غالبتر است بچهٔ ایشان نیز سیاه میشود ولی قدری بازر، و آن بچه اگر با سفیدی مزاجت کند بچهٔ او سفید و اگر با سیاهی مزاجت کند بچهٔ او سیاه میشود (۱) امروز مطابق همین قانون تصرفاتی در حیوانات میکنند که چون از موضوع بحث ما خارج است از ذکر آن صرف نظر میکنیم.

در شمارهٔ سابق چنانکه در فوق هم اشاره کرده‌ایم برخی از بیانات دور که با هم رادر خصوص تأثیر تربیت نقل کردیم و بی‌مناسبت نمیدانیم که باز از گفته‌های او را در طرق و وسایل تربیت نیز ذکر نمایم. میگوید:

یکی از علمای معرفهٔ النفس گوید «Gonyou» عمل مری را بعمل کسی تشبیه میکند که میخواهد شخصی را خواب مقناطیسی (مانیتیزه) کند. این تشبیه اگر عین حقیقت نباشد چندان هم از آن دور نیست. زیرا برای خواب کردن یک شخص شروط ذیل لازم است:

۱ - شخصی که میخواهند او را خواب کنند باید مطیع و متقاد و ضعیف‌الاراده و تقریباً ذهنش از همه چیز خالی باشد. اگر اینطور شد هر فکری که باو تلقین میکنند بدون اینکه با اندک معارضهٔ مواجه گردد در ذهن وی جایگیر میشود.

۲ - از آنجائیکه هیچ وقت ذهن یک شخص بکلی خالی نمیشود باید از القای شخص خواب کننده استمداد نماید. بنا بر این آن شخص باید بصورت یک نفر توانا و مقتدر با وی سخن گفته و هر چه باو میگوید با لحنی آمرانه و بصورت فرمان باشد. مثلاً بگوید «امر میکنم» «من میگویم» و طوری او را حالی کند که معارضهٔ با وی فایده ندارد و هر چه او میخواهد می‌شود و ممکن نیست مقصودی که او دارد انجام نگیرد. اما اگر در قدرت و تسلط خود اظهار اندک تردیدی نماید مجال است که بتواند کسی را که میخواهد خواب کند تحت تأثیر خود قرار داده و موفق شود. این دو شرط که باید بین خواب کننده و خواب شده موجود باشد حتماً باید بین مری و بچه هم وجود داشته باشد. ۱ - حالت بچه از حیث اطاعت و خالی بودن ذهن او شبیه است بحالت کسی که منوم یعنی خواب کننده میخواهد او را خواب کند و ورقی که هست این است حالت طفل طبیعی و از آن خواب شده مصنوعی است و آن شخصی که میخواهند او را خواب کنند از روی تصنع و تکلف ذهن خود را از چیز هائمی که ممکن است با نظر خواب کننده معارضه کند خالی میسازد ولی ذهن طفل حقیقهٔ خالی و ارادهٔ او طبعاً ضعیف است و بنا بر این آنچه باو تلقین میشود باسانی قبول میکند.

۲ - معلم در نظر طفل قدرت و تسلط حقیقی دارد زیرا از هر حیث از او بالاتر است و این تسلط با نفوذ و توانایی میدهد که گفته‌ها و تلقینات خود را در ذهن طفل جایگیر کند.

همین مشابهت کوچکی که دیدیم بین مانیتیزم و بین تربیت موجود است بما حق میدهد که از تربیت انتظار بیشماری داشته باشیم ولی بشرط اینکه آنرا خوب استعمال کنیم و قدر تسلط و نفوذی که در بچه داریم بدانیم

اگر پدران و مربیان میدانستند که بچه با هر چه مواجه شود اثری در وی دارد و فکر

و اخلاق او ارتباط کاملی بهمین چیزهای کوچک و بی اهمیت دارد که باوی مصادف میشود و ما آنها را حقیر و غیر قابل اهمیت میدانیم و حتی متوجه آنها هم نمیشویم بیش از این مراقب اعمال و اقوال اطفال خود میشدند.

تربیت اگر منظم و دائمی نباشد چندان فایده ای نخواهد داشت. اسپنسر میگوید «از اینکه گاهگاهی طفل را بشدت تنبیه و توبیخ کنند نتیجه مهمی حاصل نخواهد شد. ولی وسیله که تاثير عمیق در ارواح دارد این است که تربیت آرام و دائمی باشد. نباید منتظر بود که بسرعت پیشرفت آشکاری حاصل شود. بلکه باید آهسته و پائانی بسمت معینی حرکت کرد اما باید مواظب بود که حوادث و موثرات خارجی مجرای این حرکت را تغییر ندهد.»

باز تکرار میکنم که مربی باید نفوذ و تسلط داشته باشد تا بتواند شخصیت بچه را با شخصیت جدیدی پوشیده دارد یعنی او را برتر از طبیعت اولیش قرار داده انسان کاملی بار بیاورد. اما باید دانست که انسان نمیتواند بالاتر از آنچه هست بشود مگر با زحمت، حالا گاهی این زحمت کمتر و گاهی زیاد تر لازم است.

فلسفه اسپنسر که میگوید ممکن است انسان با اشتغال بعلوم و بدون ساطه مافوق، بلکه بمجرد میل بانذ آدم شود فلسفه غلط و فریب دهنده ایست. پیروان این فلسفه میگویند حیات چیز تاریک و سیاهی نیست و خیلی نا رواست که ما آنها را در نظر اطفال سیاه و تاریک جلوه دهیم. ما نیز میگوئیم حیات چیز تاریکی نیست ولی بسیار مهم و مستلزم کوشش است و تربیتی که میخواهد اطفال را برای چنین حیاتی آماده و مجهز کند باید آنگونه که لازم است توأم با کوشش باشد. من با عقیده اسپنسر که میگوید باید اطفال را تسلیم سختیهای زندگی کرد تا ایشان را تربیت کنند نیز موافق نیستم و میگویم باید ایشان را تربیت و تا آخرین حد امکان برای روبروشدن با سختیهای حیات مجهز نمود.

حال سزاوار است که اندکی هم از وظیفه سخن بگوئیم زیرا انسانیت شامل وظایفی میباشد و آنچه در واقع مردم را بحمل سختی و زحمت وادار میکند حس انجام وظیفه است. پس برای اینکه فردی آنگونه که لازم است ادراک مجازات و مکافات کند باید قبلاً ملتمت شرافت و پس از آن ملتمت وظایف خود باشد.

اما بچه نمیداند که وظایفی دارد مگر اینکه آموزگاران و پدر و مادر او بوی بگویند و بعد نمیداند که آنوظایف چیست و باید از گفتار و رفتار ایشان بیاد بگیرد. بنا براین برایشان لازم است که وظایف او را برایش شرح داده و با رفتار و حرکات خود آنها را برای او مجسم کنند. در واقع وظیفه نيز دارای يك نوع سلطه و متضمن يك لحن آمرانه است که وجدان بانسان

۱ - قدمای ما هم قبل از اینکه جمله مقول و مصیبتهای گوناگونی بر این کشور وارد آمده و روح شاد و خرم اهالی آنها بکشد حیات را لذیذ و شیرین و دنیا را جائی نغز و دلگشا میدانستند. نظامی فرماید:

گر ایمن باشد از باد خزان

چه خوش باغیست باغ زندگانی

\*\*\*

بهین روز که آنروز جوانی است  
نه از روز جوانی روزگاری

خوشا ملکا که ملك زندگانست  
نه هست اززندگی خوشتر شماری

القاء میکنند و انسان نیز مجبوراً مطیع فرمان او میشود . معلم باید دارای يك چنین تسلطی باشد که در وظیفه مندرج است و هر وقت تسلط و قدرت بدین صورت باشد از قهر و فشار دور میباشد و در واقع يك نفوذ معنوی خواهد بود ( بنابراین باید معلم دارای قدرت معنوی باشد نه قهری ) و اینهم مستلزم دو شرط است :

۱ - معلم باید دارای اراده قوی باشد زیرا اعتماد بچه فرع تسلط معلم است و هیچ ممکن نیست بچه بکسی که مرددالفکر و بی اراده است اعتماد کند .

۲ - معلم باید معتقد باشد که حقیقه دارای آن قدرت و تسلط است که نشان میدهد زیرا اگر خود معتقد داشتن این قدرت نباشد نمیتواند با تکلف و تصنع آنرا از خود ظاهر سازد یعنی باید حقیقه با اراده و توانا باشد . ولی اگر معلمی این صفت را نداشته از کجا بیاورد ؟ آیا آنرا از مقام مادی خود که نسبت باطفال دارد کسب نموده و برای پیدا کردن آن حقی را که در مجازات دارد بکار برد ؟ اما مجازات که قیمت اخلاقی ندارد و ترس از مقام مادی هم دلیل احترام آن مقام نمیشود و وقتی ممکن است مجازات قیمت اخلاقی داشته باشد که شخصی که مجازات میبیند معتقد بعدالت آن باشد و این وقتی میشود که معترف بمشروع بودن آن مقام باشد که مجازات کرده است .

پس معلم نباید تسلط و نفوذ خود را از خارج کسب کند . بلکه باید از شخص خود یعنی از يك ایمان داخلی آنرا تحصیل کند . باید معتقد باشد که کاری مهم و بزرگ دارد ، باید بداند که او نماینده جامعه و وظیفه است و باید معتقد بساطه و نفوذ آن وظیفه یا جامعه باشد . وقتی که اینطور شد همان نفوذ و قدرت معنوی که در وظیفه مندرج است با روح وی آمیخته میگردد و همان نفوذ را پیدا میکند .

عبدالرحمن فرامرزی

### پیش عادات سرفکنده مباحث

اترطبع شاهزاده محمد هاشم میرزا افسر

آنچه در زندگی ضروری نیست	دل براهش اگر نبازی به
خویشتمن را بهیچ عادت و خوی	بهوس مبتلا نسازی به
پیش عادات سرفکنده مباحث	در همه حال سرفرازی به
آن عبادت که خیزد از عادت	گر بترکش همی . بنازی به
چونکه هر عادتی نیاز آرد	از همه چیز بی نیازی به

افسر